



جمال شورهچ (فیلمساز)

ابوالقاسم طالبی (فیلمساز)

محمد کاسبی (بازیگر)

رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز)



نگاهی به فیلم «کوچه کابوس»

ردپای هیولاهای عجیب و غریب

پرداشت «گیلمرو دل تورو» فیلمساز مکزیکی از زمان معروف «ولیم‌گریشام» به نام «کوچه کابوس» می‌توانست مثل اقتباس دیگری از آن که در سال ۱۹۴۷ توسط «ادموند گلدینگ» و با بازی «تایرون پاور» ساخته شد، یک فیلم نواز باشد.

البته گلدینگ در سال‌های فیلم خود را ساخت که دوران طلایی نواز بود و درخشش فیلم‌هایی مانند «سانت بولوار» و «گرامت مضاعف» و «پستچی همیشه دوپار زنگ می‌زند» و… از آنها را در فیلم «کوچه کابوس» می‌توان مشاهده نمود؛از شخصیت اصلی زن فیلم یعنی مالی (با بازی «رونی مارا») که از یک نسوی یادآور «فولیا» فیلم «هزارتوی پن» است و از دیگر سو «الیزا اسپوزیتو» (۲۰۰۴) «هزارتوی پن» (۲۰۰۶) و «شکل آب» (۲۰۱۷) چه انتظاری می‌رود که حالا بخواهد دست از فلانژی بازی برداشته و روی به رئالیسم جادویی بیاورد.

اگرچه این بار دل توروی مکزیکی ظاهرا از فلانژی‌های خود جدا شده ولی به نوعی رد پای هر یک از آنها را در فیلم «کوچه کابوس» می‌توان مشاهده نمود؛از شخصیت اصلی زن فیلم یعنی مالی (با بازی «رونی مارا») که از یک نسوی یادآور «فولیا» فیلم «هزارتوی پن» است و از دیگر سو «الیزا اسپوزیتو» فیلم «شکل آب» را ندایی می‌کند

تا آن کاراکتر عجیب و غریب «گیگ» که اگرچه یک انسان است ولی همه هیولاهای فیلم‌های دل تورو را به خاطر می‌آورد و حتی تا آن برلمن بازیگر نقش «هل بوی» که در این فیلم دیگر از آن شخصیت اکشن کار «هل بوی» حتی در سر و شکلش نیز اثری دیده نمی‌شود.

استنتون کارلایل (برادلی کوپر) بعد از ماجرای میهم که بعدا متوجه می‌شویم کشتن و سوزاندن پدرش بوده، گذارش به سیرک با کارناوالی افتاده و به تدریج در آنجا مشغول کار می‌شود. ابتدا توسط فردی به نام «بیکم» (ولیم دافو) به کارگری و خدماتی گمارده شده، سپس دستیار قال بین‌هایی به نام زینا (تونی کولت) و پیت (دیوید استرانلین) گردیده و بعد طرح یک تردستی جدید با «مالی» را ریخته و بالاخره با او همراه شد برای کار مستقل که به تدریج به فال بین‌های متبحر و معروف تبدیل گشته و پایشان به محافل معروفتر و روزمندتر رسید و دست به تردستی‌ها و پیشگویی‌های پیچیده‌تر می‌زنند و حتی ادعای ارتباط با ارواح و احضار آنها را دارند. در این مسیر یک دکتر روانشناس زن نام لیلیت ریتز (کیت بلاشت)، استنتون را تحریک و تشویق کرده و حتی از مشتریان پولدار او که از قضا بیماران خودش نیز هستند، اطلاعات غذ قیمتی اِراه می‌دهد تا در مقابل، استن را بیشتر و بیشتر تحت تسلط خود دربرآورد. اما حرص و از استنتون به ریتز میدان بیشتری برای اغفال کردن داده و موقعتش را به جاهای خطرناکی می‌کشاند.

اگرچه دل تورو، رمان گریشام را با نوع پرداخت و سینمایی خود به نوعی سیرک عجیب و غریب تبدیل کرده و درونمایه اصلی و نواز اثر را تنها در بخشی از آن گنجانده اما بخش دیگر فیلم که به پشت صحنه رقابت و تردستان و شبعده بازیان اختصاص دارد، بی‌شکتاب به فیلم «پرستیژ» کریستوفر نولان نیست. با این تفاوت که رمان گریشام از درون یک رقابت شعیده بازی و تردستی، یک درام تراژیک بشری روپرس آورده و جراحی روح بشر را در کشاکش با نفس و روح خود به چالش کشیده

است. البته دل تورو هم با یی‌میل به این چالش نبوده و یا از آن گریزی نداشته است.

در محتمای از فیلم «کوچه کابوس» که یک مدت‌هاست نسبت به فال بین دپار سرخوردگی شده و به الکل پناه برده، ناگهان متوجه می‌شود که استنتون مخفیانه به دنبال استفاده از دفترچه یادداشتی است که هموزم و ترشده‌های خود را در آن نوشته است. در این‌جا پیت به استنتون هشدار می‌دهد: «داری چی کار می‌کنی؟ استن…» از این دفتر می‌شه سوءاستفاده کرد. می‌فهمی؟ برای همین از اجرای نمایش دست کشیدم…»

پیت به استنتون هشدار می‌دهد که اگر در این حرفه غرق شود، انگار در باتلاقی فرو رفته که وی را تا انتها پایین می‌کشد. استنتون اگرچه شاید در آن زمان نصیحت پیت را پذیرفت ولی بعدا در جریان توسعه کارش و به اصطلاح انجام کار بزرگ، آن را به فراموشی سپرد و به همان باتلاقی رسید که پیت هشدارش را داده بود تا جایی که در نهایت انتخابی جز تبدیل شده به یک «گیگ» را نداشت. یعنی همان موجود بخشنده گشهای که در ابتدای ورودش با کارناوال یا وی مواجه شد، موجودی که مردم برای تماشايش با یک قفس، صف بسته و پول خرج می‌کردند. چرا که می‌گفتند وی می‌تواند مدت‌ها غذا نخورد، مرغ‌ها را سر می‌کند، خوش نان خورد و بقیه را خام‌خام می‌بلعد و در کفالت خود غوطه ور است. استنتون بعدا متوجه شد که امثال «کلم» چگونه با سوءاستفاده از نیاز افراد بی‌پناه و الکلی و معناد و محتاج، آنها را با تردفهای رذیله‌های به «گیگ» تبدیل کرده است. در ابتدای ورود به کارناوال، استنتون با حیرت، موجودی به نام «گیگ» را با اوصیاتی که شرح‌ش رفت، نظاره کرد و حتی یک بار وقتی از قفس خود فرار کرده بود، برای گرفتن کمک کرد اما همواره یک جمله او در ذهنش باقی مانده بود که آن را با صدای ضعیفی می‌گفت: «هن اینجوری نیستم…»

وحالا خود استنتون پس از تجربه بخش‌های مختلف کارناوال و همچنین دنیای بیرون از آن که بی‌شکتاب به سیرک و کارناوال نبوده به همان نقطه اول بازگشت کرده و حالا به طریقی دیگر در مانده و بی‌پناه و الکلی و معناد شده و برای راندن گی و بقیه در یگانه محلی که می‌تواند بماند یعنی همان کارناوال، تبدیل شدن به یک «گیگ» است؛ و استنتون چه پاسخ تلخی به رئیس جدید سیرک می‌دهد که برای ماندن در آنجا به او پیشنهاد «گیگ» شدن را داده است. استنتون با حالت توام خنده و گریه می‌گوید که اصلا برای گیگ شدن به دنیا آمده!

به نظر می‌آید گیلرمو دل تورو در فیلم «کوچه کابوس»، حتی خواسته از «گیگ»، یک هیولاساز، چرا که این موجود در مانده‌تر از آن است که هیولا به نظر برسد، این را از همان برخوردهای نخست استنتون در ابتدای ورودش به سیرک با «گیگ» در قفس متوجه می‌شویم، خصوصا زمانی که وی میز شده و تب کرده و استنتون و کلم او را در حال بهوشی در مقابل خیره‌ای رها کرده و می‌روند. برین بار دل تورو همیشه، «عالم‌های به تصویر کردن هیولاهای مورد علاقه اش نداشته، بلکه دربی نمایش هیولاهای درون آدم‌ها بوده که نمونه اش را در وجود «استنتون»، «کلم» و حتی «دکتر ریتز» به خوبی نشان می‌دهد.

و آنچه باعث می‌شود که گیلرمو دل تورو پس از فیلم «شکل آب»، برای دومین بار به جمع برترین‌های فصل جوایز و به خصوص مراسم اسکار برسد، طبق معمول هماهنگ بودن اثرش با تم امسال جشن جوایز و اسکار یعنی طرح نو درانداختن برای غرب جدید توسط افرادی است که چندان به حساب نمی‌آیند، شماید می‌توانستیم بگوییم که استنتون فرار بود این طرح نو را دراندازد، او که همچون وسترن‌های کلاسیک از تکجا آبادی آمد و وضعیت کهنه جاری (در فیلم «کوچه کابوس» در جهان کارناوال و یا در کارناوال جهان) را عوض کرد و با ششارلاتانی و فریب و خدعه، نمایشی حیرت آور و شگفت انگیز به پا کرد که حتی پیچیده‌ترین و ترنومندترین افراد و دم و دستگاهها همچون سیستم ترنومند و کارخانه دار معروف یعنی «هنزراگریندل» (ریچارد جکینز) را هم فریب داد.

اما استنتون در غرور و حرص و از خود، غرق شد و نتوانست طرح خود را به فرجامی قابل قبول برساند، مانند بسیاری از سران سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی غرب که در چنین باتلاق‌هایی گیر کردند اما در واقع می‌توان گفت طرح نو در همان کارناوالی در انداخته شده که اساسا کسی فکرش هم نمی‌کرد که بتواند روزگاری را تجربه کند اما اینکه با مدیریت پی جدید که البته همان نگاه کارناوالی را به جهانش دارد، طرح نو در انداخته و برای مصداق این طرح نو اذعان داد نه فقط افراد در مانده و الکلی و معناد و بی‌سرنام معمولی ا بلکه اشخاصی که با محاسبه اشتباه و بلندپروازی‌های المپانه و مبتذل سعی در طی کردن ره صد ساله در یک شب داشته و از همه مهیتر کلیت سیستم سرمایه‌داری (در قامت فردی مثل زراگان‌ریندل) را در انداخته و قصد سوءاستفاده از آن را داشتند، به یک «گیگ» می‌آرازش و رفت او و صرافا نمایشی تبدیل می‌کند تا دیگر در چنین جهان سیرک کهنه (مثل دنیای امروز ما)، افرادی از طبقات فرودست حتی فکر دست‌نداشتن به مراتب طبقات فرادست را در ذهنش آن هم خطور نکند! اینچنین است که فیلم «کوچه کابوس» در فصل جوایز ۲۰۲۲ مورد استقبال کانون‌ها و انجمن‌های هنری و نقد فیلم قرار گرفته و در مراسم اسکار نود و چهارم، علی‌رغم عدم حضور در میان کاندیداهای بهترین کارگردانی و فیلمنامه (یعنی شروپ اصلی نامزدی بهترین فیلم) اما در میان برندگان کارشناسان و منتقدان نامزد، نامزد دریافت ۴ جایزه اسکار از جمله بهترین فیلم سال شده است!



سربال «آقای قاضی» در قالب یک درام

دادگاهی، پنجشنبه‌ها و جمعه‌ها ساعت ۲۲:۳۰ از شبکه دو سیما پخش می‌شود.

سجاد مهرگان، کارگردان این مجموعه در یک برنامه تلویزیونی گفت: سربال «آقای قاضی» مستند نیست بلکه سربالی نمایشی است و فیلمنامه‌های

آن با اقتباس از واقعیت نوشته شده‌اند یعنی ما پرونده‌هایی را که عموما مشکلات روز مردم هستند، از قوه قضائیه دریافت و به فیلمنامه تبدیل کردیم. وی افزود: همیشه دغدغه من بوده است که به

هم‌ذات‌پنداری کند، همین مسئله نیز باعث شد که ما به‌سراغ بازیگرانی برویم که مخاطب با آنها هیچ خطنه‌های ندارد یعنی آنها را خالص ببیند و نقش‌شان را باور کند چراکه اگر با بازیگران خاطره داشته باشند خیلی سخت می‌شود که آنها را مثلا در قالب یک کارگر واقعی ببینند.

او درباره بازیگران حاضر در سربال تاکید کرد: انتخاب بازیگران سربال برعهده کیومرث مرادی بود و همه آنها از میان بازیگران تئاتری انتخاب شده‌اند. هیچ‌کدام از بازیگرهایی که در سربال می‌بینید، تکرار



مهدی قلیه (بازیگر)

پروانه معصومی (بازیگر)

مرتضی شعبانی (استندساز)

نازد میربازگری (فیلمساز)

پروین شیخ طای (فیلمساز)

شهربابو بحرانی (فیلمساز)

فرخ‌الله سلحشور (فیلمساز)

ایراهیم حاتم‌کیا (فیلمساز)

هادی محمدیان (پویانما)

شهید اوپینی (فیلمساز)

ناصر طالبیان‌زاده (کارگردان)

کنیم که بتوانیم درام را از نظر حقوقی بیشتر پیش ببریم. خیلی دوست داشتم که چارچوب قانونی و آیین دادرسی در سربال «آقای قاضی» حرفه‌ای باشد به همین دلیل سعی کردم که سربال تا جایی که می‌شود به واقعیت نزدیک باشد.

مهرگان ادامه داد: علاوه‌بر اینکه آقای مهدی رنجگری یکی از قضات برجسته‌قوه قضائیه به‌عنوان مشاور در کنار ما بودند که بسیار به ما کمک کردند، پنج حقوقدان در تخصص‌های مختلف مثل متخصص در فضای مجازی، خانواده و… بر کار

قابل مشاهده است.

او درباره ویژگی‌های قاضی سربال تصریح کرد: برای رسیدن به شخصیت آرمانی قاضی سربال و جنس بازی او که سعی شده است ایده‌آل باشد، خطرات قضات برتر قوه قضائیه مثل آقای کاتوزیان، آقای شهریاری و حتی کتاب قضاوت‌های حضرت امیر را خواندیم. برای ما معیار بوده است که سعی کنیم الگویی داشته باشیم. قاضی‌ای که در سربال می‌بینید انسان است و این مسئله بسیار اهمیت دارد، شوخی می‌کنید، عصبانی می‌شود اما عدالت دارد، البته این مسئله را در چارچوب قوانین بررسی کرده‌ایم یعنی مثلا خیلی وقت‌ها احساساتی که بهزاد خلج به‌عنوان قاضی نشان می‌دهد بعد از دادن حکم است.

پرداختن به مشکلات و دردهای مردم در یک درام دادگاهی

نظرات داشتند. این دغدغه شخصی من بود که تا جایی که می‌شود سربال از نظر حقوقی به واقعیت نزدیک باشد.

مهرگان درباره چقدر برای ساخت سربال «آقای قاضی» به دیگر آثار توجه داشته است، بیان کرد: ما پیش از ساخت «آقای قاضی» پژوهشی را انجام دادیم که در آن دوست داشتمیم بدانیم مردم دادگاه‌های ایران را چگونه می‌بینند و جواب‌های مختلفی نیز گرفتیم؛ خیلی‌ها از آنجایی که تاکنون به دادگاه نرفته بودند، فکر می‌کردند که دادگاه‌های ایران چیزی شبیه به دادگاه‌های فیلم‌های‌هالیوودی است. از طرف دیگر افرادی نیز وجود داشتند که باتوجه به فضای رسانه‌ای، دادگاه‌های ایران را همچون دادگاه آقای کرباسچی یا محمدخانی یا دادگاه‌های مربوط به جرایم اختصاصی که این روزها از تلویزیون پخش می‌شوند، می‌دیدند. کسانی که هنری‌تر بودند و با فضا آشناتر بودند، دادگاه را همچون دادگاه فیلم «جدایی نادر از سیمین» می‌دیدند.

این فیلمساز افزود: رسالت رسانه این است که آینده را به ما نشان دهد و ما را یک قدم جلو ببرد،

پرفروش بودن آثاری چون آینه بفل، هزارپا و… که بدون هیچ مسئله، ابتلال و ادبیات رکیک را به تصویر می‌کشند خبر از مرگ اندیشه و مسئله‌محوری در فیلمساز و مخاطب را می‌دهد که وقتی بعد از گذشت چندین دهه از تاریخ سینمای ایران هنوز با سینمای طنز، ذیل مسئله درست و دقیق فاصله بسیاری داریم. با این‌این مقدمه اگر فیلم‌سازی هم دغدغه «مسئله‌محوری» را داشته باشد و هم به فرم کشیدن گزارش‌های دینی در سینما را، یقینا می‌تواند آثار فاخر در سینما از خود باقی بگذارد… حاتم‌کیا دیندمکی، شعبی و … را می‌توان از فیلم‌سازیانی دانست که در این دهه‌های اخیر دغدغه داشته‌اند در این موضوع و در راستای آن تلاش کرده‌اند.

بازگشت به خویشتن منفعل!

در همین راستا «پهروز شعبی» که مقداری از مسئله‌محوری و دغدغه‌اش در سینمای دینی را در «روز بلوا» و مجموعه تلویزیونی «پرده‌نشین» مشاهده کردیم، این‌بار مسئله «خاک و ایران دوستی» را اصل در موضوع خود قرار داده و روایتی از آن خلق کرده است.

«بدون قرار قبلی» آخرین ساخته شعبی است که داستان دختری به نام «باسمین» با بازی پگاه آهنگرانی است که ۳۰ سال از عمر خود را در فرنگ گذرانده و چون خبر فوت پدرش را از وکیلش

در حالی که در ترکیه هزینه اشتراک یک ماهه نتفلیکس کمتر از ۳ دلار است، هزینه اشتراک ماهانه یکی از پلتفرم‌های معروف،

به حدود ۶ دلار رسیده و همین مسئله با واکنش‌های متعدد از نسوی مخاطبان روبرو شده.

صفحه ۸

شنبه ۱۱ تیر ۱۴۰۱

۲ ذی‌الحجه ۱۴۴۳ - شماره ۲۳۰۶۲



را در وجود او تقویت کنیم، با کیومرث مرادی در این باره بسیار صحبت کردیم.

افزود: اولین مشکل این بود که قوه قضائیه، قضات خود را در اختیار ما قرار نمی‌داد و من نیز ویژگی‌های ظاهری‌ای را برای قاضی در نظر داشتم که بسیار برای ما مهم بود، مثلا دوست داشتم زیبایی مرانه داشته باشد، بدن جیمیمی نداشته باشد و صدایش هم اهمیت داشت، در ادامه و با موافقت قسوه قضائیه، چند قاضی را پیدا کردیم که با دو نفرشان هم چند جلسه تمرین کردیم اما در نهایت به خروجی مورد نظرمان نرسیدیم. گزینه‌های بعدی‌مان چند بازیگر برجسته بود که با آنها هم به توافق نرسیدیم. در نهایت کیومرث مرادی بهزاد خلج را به من معرفی کرد، چون نمی‌خواستم برای این نقش ریسک کنم خیلی تردید داشتم اما در اولین جلسه‌ای که او را دیدم مطمئن شدم که بهترین بازیگر برای این نقش است.

مهرگان تاکید کرد: علاوه‌بر اینکه همه ویژگی‌های مورد نظرم در بهزاد خلج وجود داشت، باطن تربیت شده او نیز برای من بسیار مهم بود یعنی مهم است که در نگاه کردن قاضی عدالت وجود داشته باشد یعنی همان قدر که به سمت راستش نگاه کند، به سمت چپش نیز نگاه کند، همان‌قدر که با دست راستش بازی می‌کند به دست چپش نیز اهمیت دهد، این مسائل خیلی مهم است و در ذهن مخاطبی می‌ماند. علاوه‌بر این مسائل اینکه قاضی باطن آرمانی داشته باشد مهم بود. در لحظه اولی که با بهزاد خلج تمرین کردم این ویژگی‌ها را در او دیدم، البته این‌ها س‌های دیگر بعدها در تمرین‌ها به‌وجود آمد اما استفاده سرباز بهزاد خلج بود که توانست نقش را به درستی ایفا کند.

این فیلمساز تصریح کرد: بهزاد خلج در مدل بازیگری ایران از خود تمی را ارائه داد که بسیاری اهمیت دارد. او قاضی را به سمت خود نکشید بلکه خود را به سمت قاضی بودن سپرد. خلج واقعا در ناخودآگاهش قاضی شد که برای من خیلی مهم بود، خیلی دوست داشتم که بازیگر روحیه حساسی داشته باشد و او قاضی را در طول ساخت سربال راهنما می‌خواند و از خیلی از قضات رفت و آمد کرد و آنها را دید. بهزاد خلجی که می‌بینید کلاجی از قاضی‌های بسیار است؛ نوع خندیدن، نگاه کردن … و از قاضی‌های مختلفی گرفته شده است. مخاطب آن قدر بهزاد خلج را دوست دارد که می‌تواند یکی از کلبه‌های موقفت سربال باشد.

او در پایان در پاسخ به این پرسش که آیا در ادامه سربال با پرونده‌ای روبرو می‌شویم که قاضی از نظر احساسی با پرونده درگیر نشود، مطرح کرد: قاضی ارکتری دارد که به مرور آن را می‌بینیم. در ۸۴ اپیزود یعنی ۴۲ قسمت «آقای قاضی» موضوعات بسیار گسترده‌ای را مشاهده می‌کنیم یعنی تمام مشکلات و دردهای مردم که عموما پرونده‌های مختلفی دارد در «آقای قاضی» خوانیم دید که برای هر کدام کارکترهای خاصی ساخته شده است.

خوبی برای نقش ایجاد نمی‌کنند. سایر ابر اینز با بازی کوتاهی که دارد به‌خوبی توانسته نقش وکیل را بازی بکند و مابقی بار درام قسه بر دوش ممطقی زمانی که مهندس و شاگرد پدر یاسمین است افتاده است که از او نقش متوسطی می‌بینیم که همان زمانی آثار قبلی است.

شعبی با تیمی که از بازیگران خوب و باتجربه ساخته است مخاطب را پای فیلم خود نگه می‌دارد. اما موضوعی که مخاطب را آزار می‌دهد، بی‌طرفی و انفعال شعبی در پرداخت قسه خود که تلاش می‌کند اثر رنگ و بوی سیاسی به است نکیرد که این درجای خود خوب و هم بد است.

خوب است چون می‌تواند تمامی اقسشار جامعه را با فیلم همراه کرده و آنها را راضی از سینما بیرون ببرد و بد است چون مسئله ایران نمی‌تواند فریب‌ناسی باشد! فیلم میزبانست و رها و بی‌طرف دارد که ذهن مخاطب را درگیر نمی‌کند و بلافاصله بعد از اتمامش همانجا دفن می‌شود و جریانی ایجاد نمی‌کند! پناه‌هایی که در مشهد مقدس نیز گرفته شده تنها بسیار دراماتیک و ایرانیزه فیلم را افزایش داده است ولاغیر و توانسته است نمانهنگ‌طوری بشود برای ایام مربوطه در صاوسیمما شعبی توانسته است گزارش‌های دینی را در قاب فرم دربیابورد اما در پرداخت آن لنگ می‌زند و مشکل اساس و کندی روایت قسه نیز از همین انفعال و عدم پرداخت صحیح نشئات لهجه مشهدی، نقش خود را و می‌دهند و مکمل

ایرانی واقعا حس کند از منظر فرهنگی گرفتار گران‌فروشی نیست؟ این گران‌فروشی به کدام دلیل است؟ افزایش کیفیت آرشپو با افزایش کیفیت محصولات تازه؟

اگر این گران‌فروشی فلان پلتفرم با افزایش کیفیت محصولات عرضه شده در آن پلتفرم همراه باشد ایرادی ندارد ولی وقتی می‌بینیم تازه‌ترین محصول یاغی‌طور این پلتفرم صرفا بازنشر ایده‌های محصولاتی قبلا تولیدشده مثل مغزهای کوچک زنگ زده، قورباغه و ششای پروانه است و محصول دیگر آن یک سربال حرمسرابی است که تاریخ را فقط در لوپلیدن خواجه و ندیمه و زنان صیغه‌ای، محدود کرده، معلوم است که مخاطب حس کپ‌فروشی دارد.

وقتی این پلتفرم حتی به فکر ارتقای کیفیت تصویری محصولات آرشپوی خود نیست و فی‌المثل فیلم‌های دهه‌های شصت و هفتاد را اغلب با کیفیت وی‌اچ‌اس عرضه کرده، مشخص است که باز هم نمی‌توان از مخاطب انتظار داشت، این گران‌فروشی‌ها را توجیه کند.

حامد مظفری



نگاهی به فیلم «بدون قرار قبلی»

امیرحسین اوصالی

ذهن مخاطب ایجاد می‌کند. او خاک خود را بانمایی باز و خاک فرنگ را بانمایی بسته به قاب می‌کشد و مخاطب دقیقا نمی‌داند اینجاست؟ یا مسئله؟ پرسش الکس چرا بیمار است؟ همسرش چرا آنها را ترک کرده است؟ و… هزاران سؤال بی‌جواب دیگر که روند علی- معلولی قسه و روایت را زیر سؤال می‌برد. انگار این گونه روایت همان ردپای فیلم‌ساز است که می‌خواهد صرفی و کبرای خود را بچینند و آن نتیجه مطلوب خود را بگیرد. بر اصولی فیلم روی دوش یاسمین است که انصافا بازی درخشانی از خود به جای گذاشته است، اما الهام کردا که در نقش دخترخاله یاسمین و ازمین میری که همسر دخترخاله است، گاهی با عدم کنترل در لهجه مشهدی، نقش خود را و می‌دهند و مکمل

لزوم رسیدگی ساترا به گران‌فروشی پلتفرم‌ها

باید شاهد چنین گران‌فروشی‌هایی باشیم؟ چرا اجازه نمی‌دهیم مخاطبان در هر حیطه‌ای که گرفتار تلاطم اقتصادی هستند وقتی به محصول فرهنگی می‌رسند ثبات قیمت را مشاهده نکنند؟ همین امسال شاهد افزایش قیمت بلیت ۴۵ هزار تومان هم بودیم و حالا هم شاهد افزایش قیمت در پلتفرم‌ها هستیم. آیا همین که سوسپسید از روی روغن خوراکی برداشته شده مجوزی است بر گران‌فروشی همه‌ا قلم؟ مگر نه اینکه پایه رشد هر جامعه را رشد فرهنگی می‌دانند و مدام تاکید دارند که رشد صنعتی بدون فرهنگ‌سازی قبلی ممکن نیست؟ پس چرا کاری نمی‌کنند که مخاطب سوسپسیدهای فرهنگی که ارائه می‌شود،